

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

* پاسخ به پرسش

– پرسیده شده است: مرحوم کاشف الغطاء متوفای ۱۲۲۸ یا ۱۲۲۷ است و صاحب عروه ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۷ است. چگونه مرحوم کاشف الغطاء بر عروه حاشیه دارند؟

پاسخ اینکه منظور ما محمد حسین کاشف الغطاء است نه شیخ جعفر کاشف الغطاء. شیخ جعفر، جد محمد حسین است. شیخ جعفر چند پسر داشت: یکی شیخ علی کاشف الغطاء که مرجعیت هم داشت و هم عصر صاحب جواهر بود. شیخ علی، پسرش داشت به نام محمد حسین که بیشتر چهره جهانی داشت و روشنفکر و نواندیش بود.

– گفتند که شما از آقا سید احمد خوانساری نقل کردید (و البته خود من هم پذیرفتم) که فتوای اعلم وقتی مفید است که اعلم، روی سند فتوای فالاعلم مناقشه نداشته باشد. کدام مقلد است که آگاهی اش به این برسد که مثلاً اعلم مناقشه دارد روی سند اعلم یا ندارد؟ عموم مقلدین همین توده مردم اند، در کوچه و بازار و مدرسه و اینها که نمی دانند که آیا مجتهدشان روی سند فتوای فالاعلم مناقشه دارد یا ندارد. اگر هم بگویید از خود مجتهد بپرسد که آیا مناقشه داری یا نداری؟ اگر این قدر دسترسی دارد به اعلم که برود بپرسد که آیا مناقشه داشتی یا نداشتی؟ در این صورت، نظر او را می گیرد.

این اشکال وارد نیست. اولاً بعضی مجتهدین ما از همان اول می گویند، مثل آقا سید احمد خوانساری و خود ما که هر مسئله ای که شما فکر کنی یک کسی کار کرده، خود ما هم کار کرده ایم. یعنی جواب کلی می دهد و مقلد می داند که مبنای این آقا این است که آن فتوای فالاعلم را قبول ندارد. یا مثلاً مسئله جدیدی نباشد، و از قدیم مسئله مبتلابه ای باشد؛ در این صورت چرا مجتهدش فتوا نداده است؟ می داند که مناقشه دارد روی سند فالاعلم. مثلاً فتوا داده به حرمت ریش تراشی. فالاعلم می گوید حرام نیست. این آقا می داند مجتهد خودش کار کرده و اسناد این را بلد است. یعنی لازم نیست حتماً جزئی جزئی واقف باشد و از خود مجتهد بپرسد.

بعضی از مراجع، مخصوصاً کتاب هایی که تدریس کرده اند، یا اصلاً عدول به اعلم را اجازه نمی دهند، یا مثلاً می گویند در کتاب الحج نه یا در کتاب النکاح نه. اینها روی این کتاب وقت متمرکز گذاشته اند، ولی جای دیگر چون مثلاً وقت لازم نگذاشته اند اجازه می دهند. بنابراین راه بسته نیست.

* ادامه تحقیق

گفتیم که مسئله صور زیادی دارد و فقیه باید به این صور توجه کند. فقط یک نفر می تواند به این صور توجه نکند، آن هم کسی که مثل ما می گوید بقاء بر تقلید جایز نیست. بقیه باید به این صور توجه کنند که البته بزرگان هم توجه کرده اند. دوم گفتیم مسئله هرچه هست، همین اقتضای قواعد است. در هر مسئله ای وارد می شویم باید ببینیم آیه ای، روایتی، داریم یا نداریم. در مسئله تقلید از اعلم دلیل از قرآن داشتیم، بنای عقلاً داشتیم. در مسئله عدم بقاء بر تقلید میت یا جواز بقاء، بعضی از ادله خاص را داشتیم. اما در این مسئله که مورد بحث است، یک آقایی تقلید می کند، مجتهدش می میرد، می رود سراغ بعدی، آن هم می میرد. حالا یا همین جا، یا نه، می رود سراغ سوم، آن هم می میرد، می رود سراغ چهارم، آن هم می میرد. تا اینکه می رسد به یک مجتهد زنده. این مسئله آیه یا روایتی ندارد. اینجا دیگر باید قواعد را نگاه کرد.

مثلاً یک آقایی می گوید که تقلید اولی دیگر تمام شد. یک آقایی می گوید برای چه تمام شد؟ آن موقعی که بوده، که بوده، حالا هم ادامه می دهیم. ما هم طرفدار همین نظر بودیم. به هر حال این مسئله باید به حسب قواعد حل شود.

نکته سوم این بود که نگویید مگر باب تقلید نیست؟ و مگر نگفتید که مسئله تقلید، تقلیدی نیست؟ این را هم پاسخ دادیم که اصل مسئله تقلید، تقلیدی نیست، اما جزئیات تقلید، تقلیدی است. مثلاً تقلید از اعلم یا همین بقاء بر تقلید از میت، یا همین بحثی که الان داریم، این‌ها تقلیدی است.

نکته چهارم که امروز باید مطرح شود اینکه بارها به جناب سید عرض کردیم، (البته نه فقط جناب سید، تمام کسانی که تعلیقه زده‌اند) شما در این مسئله مخاطبتان را چه کسی فرض کردید و نظر شما در این مسئله ۶۸ به کیست؟ عروه رساله عملیه بوده است. تقریباً در ۱۰ سال آخر، بعد از اینکه شیخ طه نجف در نجف فوت می‌کند، پس از آن هم مرحوم آخوند وفات می‌یابد، به مدت ۹ سال مرحوم سید، مرجعیت وحید پیدا می‌کند. گرچه ایشان در زمان مرحوم آخوند نیز مرجعیت داشته است و عروه هم به عنوان رساله عملیه بوده است. حال سؤال این است که مخاطب مرحوم صاحب عروه در این مسئله کیست؟ این سؤال در اقتراح بسیار اثرگذار است؛ تا جایی که ما را مجبور می‌کند، دو تا اقتراح جداگانه بیان کنیم. آیا مخاطبین شما، مقلدین خودتان هستند و مجتهدین و کسانی که تحقیق می‌کنند ولو ممکن است مقلد هم نداشته باشند؟ یعنی صاحب عروه به عبارت دیگر می‌خواهند (به گمان خود) واقع شریعت را بیان کنند. نظرشان این است یا به عامه مکلفین نظر دارند؟ ولو مقلد او نباشند، یا در حد اجتهاد نباشند و یک مقلد محض‌اند.

اگر نظر به شکل اول باشد، سخن مرحوم سید در این مسئله به این شکل درست است. اینکه می‌گویید اگر چنین صحنه‌ای پیش آمد، مجتهد اول از دنیا رفت، مجتهد دوم از دنیا رفت، مجتهد سوم بقاء را واجب می‌داند یا جایز می‌داند، نظر من (یعنی صاحب عروه) این است که باید این کار را بکنند. مقلدین من هم بدانند باید این کار را بکنند و سراغ مجتهد اول نروند. ضمناً آن‌هایی هم که عهده‌دار استنباط هستند، این نظر من است. اگر می‌خواهند استفاده کنند. ضمناً محققینی هم که می‌خواهند در این مسئله کار بکنند، من واقع را این می‌دانم.

این در حالی است اگر نظر صاحب عروه به عامه مردم و توده مردم است و قید مقلد من و مقلد غیر من ندارد و می‌خواهند بفرمایند که مکلفین باید این کار را بکنند، در این صورت کلام ایشان به این شکل، دچار مشکل است. اشکال این است که مقلدین نمی‌توانند در این مسئله فتوای شما را گوش کنند. این کلام، گمراه کردن مقلد است. شما باید بگویید اگر کسی از زید تقلید می‌کرده و او از دنیا رفت. سپس از عمرو تقلید کرده و او نیز مُرد. در تقلید از زنده، ببیند مجتهد زنده‌اش چه می‌گوید. اگر مجتهد زنده‌اش می‌گوید حق رجوع نداری، (مثل ما که می‌گوییم حتی اگر آن دو نفر اول اعلم هم باشند، مقلد هم بدانند، تقلید از مرده درست نیست) حق رجوع نخواهی داشت. سومی ممکن است بگوید، سراغ اولی برو یا سراغ دومی برو که مرحوم صاحب عروه قائل بود. یا بگوید مخیر است که آقایان می‌فرمودند. یا حتی ممکن است تفصیل بدهند. بدین نحو که اگر اختلاف اقوال را می‌داند، به آن که اعلم است رجوع کند و اگر نمی‌داند، می‌تواند یکی‌شان را انتخاب کند. لذا مرحوم سید نباید به مقلد خط بدهند. تنها به مقلدین خود می‌توانید خط بدهید.

به نظر می‌رسد مرحوم صاحب عروه وظیفه توده را می‌گوید و نمی‌خواهد برای مقلدین خودش بگوید که اگر این‌طور باشد، این اشکال بر صاحب عروه هست، یا لااقل خوب بود ایشان این تذکر را می‌داد.

توضیح المسائل به این شکل بود که مرحوم کرباسی آن را در زمان آیت الله بروجردی نوشت و اسمش را هم توضیح المسائل گذاشت. و الا قبلاً این اسم نبود. بعدها هر مجتهدی خودش توضیح المسائل نوشت. زمان صاحب عروه که این تفکیک‌ها نبوده است که حتی هر بخشی از شیعیه را مثلاً یک نفر اداره کند و در زمانی ۱۰ یا ۲۰ مجتهد صاحب رساله باشند. لذا اینکه عروه، رساله عملیه بوده، به این معنا است که مثل جواهر الکلام یا ریاض یا وسیله النجاة نبوده است، بلکه مثل نجاه العباد صاحب جواهر بوده است.

* اقتراح

ما اینجا نمی‌توانیم یک اقتراح داشته باشیم. باید ۳ اقتراح داشته باشیم. یک اقتراح با این فرض که می‌خواهیم برای مقلدین خودمان و برای محققین و سایر مجتهدین چیزی بگوییم. اقتراح دیگر باید بر اساس اینکه برای مردم می‌گوییم. مردمی که هر کدام مقلد یک نفرند. اقتراح سوم نیز روی مبنای خودمان که در مسئله ۹ انتخاب کردیم.

– الاقتراح الأول: مبنی بر فرض اول که صاحب عروه می‌خواهد برای مقلدین خودش و مجتهدین و محققین بیان بفرماید.

می‌خواهند یک کتاب علمی بنویسند که البته مقلدین هم استفاده کنند.

«إِذَا قُلَّدَ مُجْتَهِدًا ثُمَّ مَاتَ، فَقُلَّدَ غَيْرَهُ ثُمَّ مَاتَ، فَقُلَّدَ ثَالِثًا (تا اینجا فقط تُم را تبدیل کردیم به فاء، از اینجا مشی ما از مرحوم سید جدا می‌شود) فَإِنْ كَانَ الثَّالِثُ قَائِلًا بِوُجُوبِ الْبَقَاءِ (اگر مجتهد سوم مثل خیلی از معاصرین امروز ما که قائل به وجوب بقاء هستند، البته در فرض اُعلمیت مُرده) فَالْإِذَا لَزِمَ عَلَيْهِ تَقْلِيدُهُ مِنَ الْأَوَّلِ إِنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ أَعْلَمُ مِنْ غَيْرِهِ (اگر اعلمی از این سه نفر بینشان نیست. چون اگر اعلم، دومی باشد باید برود سراغ دومی. اگر اعلم خود مجتهد ثالث باشد، نباید برود سراغ مُرده. ولی اگر اعلمی در بین نباشد، باید از اول تقلید کند، چون بقاء بر تقلید را واجب می‌داند.) وَإِلَّا فَالْإِذَا لَزِمَ تَقْلِيدُهُ الْأَعْلَمُ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَإِنْ كَانَ الثَّالِثُ قَائِلًا بِالْجَوَازِ (اما و اگر کان ثالث قائل به جواز.) يَتَخَيَّرُ بَيْنَهُمْ (اولی و دومی و خودش.) إِلَّا فِي فَرْضِ أَعْلَمِيَّةِ أَحَدِهِمْ مِنَ الْآخَرِينَ (اگر یکی اعلم باشد، معلوم است که باید از اعلم تقلید کند). در این اقتراح نظر ما با نظر سید متفاوت شد.

– الاقتراح الثاني (مبنی بر فرض دوم؛ اینکه مرحوم سید می‌خواهند برای عامه مکلفین که البته مقلدین خودشان هم هستند، بیان کنند) إِذَا قُلَّدَ مُجْتَهِدًا فَمَاتَ فَقُلَّدَ غَيْرَهُ فَمَاتَ فَقُلَّدَ ثَالِثًا فَفَعَلِيهِ تَقْلِيدُهُ إِپَاهِ فِي مَسْأَلَةِ جَوَازِ الْبَقَاءِ أَوْ وَجُوبِهِ عَلَى الْأَوَّلِ أَوْ الثَّانِي أَوْ مَنَعَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِمَا أَوْ التَّفْصِيلِ فِي ذَلِكَ.

باید بگویند آقای مقلد هر وقت مجتهد از دنیا رفت، از مجتهد زنده‌ات سؤال کن. فرض این است که مجتهدش هم در اختیار است. فرض مسئله قبلی نیست. فرضمان این است که نمی‌خواهیم مجتهدین را راهنمایی کنیم. ببینید در این فرض می‌خواهیم به توده مردم بگوییم. باید بگوییم هر وقت چنین مشکلی پیش آمد، ببین مجتهد زنده‌ات چه می‌گوید. اگر مجتهد زنده‌ات به هر دلیلی می‌گوید باید سراغ اولی بروی یا می‌گوید اول نه، دوم؛ یا می‌گوید نه اول، نه دوم، باید نظر خودم را متابعت کنی؛ یا ممکن است تفصیلاتی بدهد. در هر حال باید تکلیف را از مجتهد سوم بپرسد.

– بیان یک نکته در رابطه با احکام و مسائل شرعی: یکی از دوستان ثقه، بلکه قطعی، که خودشان درگیر بحث احکام و ترویج احکام است و در ستاد ترویج احکام است، در روز چهارشنبه که سفر تهران داشتم، آماری را بیان کرد. گفت در دهه ۸۰، ما دیدیم هیچ‌کس در فکر احکام نیست. همه فکر می‌کنند بیان احکام آسان است. رساله هم آسان است. عروه هم آسان است. هر وقت هم می‌خواهند یک طلبه‌ای بفرستند می‌گویند رساله را که می‌تواند بخواند، پس برود تبلیغ. در حالی که این خودش یک فن است. ایشان گفت ما آمدم امتحان گذاشتیم. حدود ۱۴۰ الی ۱۵۰ نفر شرکت کردند. از طلاب پایه هشتم به بالا که شرح لمعه را خوانده و تمام کرده، مشغول رسائل و مکاسب است. از این تعداد، ۴ الی ۶ نفر بالای ۱۴ گرفتند. شاید ۸ یا ۱۰ نفر، بالای ۱۰. بقیه هم زیر ۱۰. مواد امتحان رساله توضیح المسائل مجتهد خود طلبه بود. یعنی به طلبه گفته بودیم مجتهد هر که هست، رساله او را برای امتحان بیاور. از عروه یا تحریر یا رساله فلان مجتهدی که این آقا تقلید نمی‌کند، سؤال طرح نکردیم. (الان هم همین‌طور است.) با بعضی از مسئولین صحبت کردیم، آب از آب تکان نخورد. خودمان بساطی راه انداختیم و بودجه‌هایی را گرفتیم.

در حالی که احکام ناموس حوزه است. میراث امام صادق (ع) احکام است. البته معارف نیز هست اما چرا باید این‌طور باشد. طلاب باید یک فازی را برای احکام باز کنند و احکام را باید بدانند. مردم انتظار دارند. کسانی که صاحب تربیون هستند هم همین‌طور. هر امام جمعه‌ای، مخصوصاً امام جمعه‌های مراکز بزرگ که خطبه‌های آنان پخش می‌شود، با ذکر یک مسئله آغاز کنند. در حالی که اکنون گویا وقتی بخواهیم از سیاست بگوییم باید خود امام جمعه بگوید، اما مسائل و احکام را نه. این چه فکری است؟ بگذارید صدا برسد به این‌ها که حالا برسد یا نرسد. ما این کوتاهی را چگونه می‌خواهیم جواب بدهیم؟ البته می‌دانم بعضی‌ها اگر احکام را نگویند بهتر است. این را هم قبول دارم. ولی همین هم چرا باشد؟ باید ما یک فازی را باز کنیم در منبرهایمان. گرچه اگر کسی یک تک منبر دارد، شاید ضرورت نداشته باشد. البته همان را هم بگوید چه اشکالی دارد؟ در گذشته که می‌رفتیم پای منبر آقایان، ابتدا یک مسئله می‌گفتند. ولی الان متروک شده است. لذا اطلاعات بین طلاب کم شده است. باید در کنار شرح لمعه، طلاب، تحریر و منهاج و عروه را ببینند. اگر این‌ها را نبینند نمی‌تواند مسائل مبتلا به را بیان کنند. الاقتراح الثالث (مبنی بر مبنای خود ما): إِذَا قُلَّدَ مُجْتَهِدًا فَمَاتَ فَفَعَلِيهِ تَقْلِيدُهُ الْحَيِّ الْأَعْلَمُ مِنْ بَيْنِ الْأَحْيَاءِ وَلَا يَجُوزُ تَقْلِيدُ الْمَيِّتِ مطلقاً. (گفتیم که مسئله ۶۱ روی مبنای ما لا موضوع له است. البته ما سخن را در مسئله ۹ بیان کردیم و در اینجا نیازی به بیان نبود، اما در مقام واکنش به کلام مرحوم سید این اقتراح بیان شد.)

يكفي في تحقق التقليد أخذ الرسالة والالتزام بالعمل بما فيها بالعمل بما فيها. وإن لم يعلم ما فيها ولم يعمل.

این قسمت از مسئله را برای بار دوم می‌خوانیم. قبلاً هم خواندیم) يكفي في تحقق التقليد مع التقليد (نه، خودش یک مسئله دارد. بله. يكفي. البته آن هم غلط نیست ها. آن هم درست است در تحقق تقليد. ممكن است کسی به مرحوم سيد بگوید که باید همان اوائل، تقليد و معنا یا هویتش را بگویند. چون ایشان نمی‌گویند معنا، می‌گوید تحقق، یعنی ارکان تقليد و صرف معناسازی نیست. بیان شرایط و ارکان است.

در تحقق تقليد کافی است رساله مجتهد را بگیرد و به عمل ملتزم بشود ولو نظرات آقا را نداند. بالاخره می‌داند در رساله مسئله است، ولی نداند نظر آقا چیست و عمل هم نکند.

فلو مات مجتهد جاز له البقاء يجوز له البقاء وإن كان الأحوط – مع عدم العلم بل مع عدم العمل ولو كان بعد العلم – عدم البقاء والعدول إلى الحي، بل الأحوط استحباباً – على وجه – عدم البقاء مطلقاً ولو كان بعد العلم والعمل.

همین‌که رساله را تهیه کرد، ولو نظر صاحب رساله را نداند یا به آن عمل نکند، آن صاحب رساله، مجتهد این مقلد محسوب می‌شود. اگر این مجتهد از دنیا برود، بقاء بر تقليد از او برایش جایز است و دیگر تقليد ابتدایی نیست. اگرچه أحوط در آنجایی که هنوز خبر ندارد، یعنی نظرات آقا را نمی‌داند بلکه با عدم عمل، یاد گرفته ولی عمل نکرده است، اینکه باقی نماند.

مرحوم صاحب عروه، خیلی قوی است. مرحوم آقاضیاء عراقی نزد سيد رفت، ایشان گفتند در اصول از چه بحث می‌کنید؟ مرحوم آقاضیاء گفتند که از اجماع، ولی حجیت اجماع برایم ثابت نشده است. نقل می‌کنند همان جا صاحب عروه ۲۵ مسئله را شمردند که تنها دلیل آن اجماع است. این داستان معروف است و صاحب عروه نیز چنین بوده است. اما همین بزرگ می‌فرمایند: بل الأحوط. أحوط گفتن نقطه قوت نیست و گویا دچار تردید در مسئله شده‌اند. لذا یان مسئله محل کار بسیار دارد.

الحمد لله رب العالمين